

رد ادعای حقوقی بریتانیا در قضیه جزایر سه گانه

در مجامع بین المللی

مهدی قربانی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

احمد بخشایشی اردستانی^۱

عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

نقی طبرسا

عضو هیئت علمی، گروه روابط بین الملل، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران

(تاریخ دریافت ۹۶/۱۲/۱۵ - تاریخ تصویب ۹۷/۳/۲۱)

چکیده

کشور ایران به دلیل شرایط و موقعیت ممتاز استراتژیک در طول تاریخ مورد توجه بسیاری از کشورهای فرامنطقه‌ای و حتی منطقه‌ای بوده است که در این بین بریتانیا با سابقه‌ای طولانی و با هدف حفظ مهم‌ترین مستعمره خود (هندوستان) و رقابت با سایر قدرت‌های استعماری از جمله روسیه؛ همچنین با انگیزه غارت سرمایه ملی و زیرزمینی ایران منطقه خلیج فارس و جزایر سه گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک را با استناد به سه اصل حقوقی «مالکیت مشاع»، «سرزمین بلاصاحب» و قاعده «مرور زمان» اشغال نمود که همواره برای توجیه و سرپوش گذاشتن بر اهداف استعماری خود بر اصول مذکور تأکید می‌نمود. این درحالی بود که جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک همواره تحت حاکمیت دولت ایران بوده و هیچگاه بی‌صاحب و متروکه نبوده‌اند. امروزه طرح ادعای مالکیت جزایر سه گانه از سوی امارات متحده عربی به عنوان یک کشور تازه تأسیس و تلاش بی‌وقفه و بی‌بدیل جهت مصادره نمودن مواضع و حمایت کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این امر نشانه حرکت امارات در مسیر دیپلماسی تهاجمی است. ایران می‌تواند با رویکرد دیپلماسی تدافعی و با رد استناد حقوقی بریتانیا در اشغال جزایر مذکور که امارات متحده عربی به عنوان کارگزار آن اقدام می‌نمود، جهت اقناع کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در مجامع بین‌المللی در راستای تأکید بر حاکمیت خود بر جزایر سه گانه عمل نماید.

واژه‌های کلیدی: جزایر سه گانه، بریتانیا، سرزمین بلاصاحب، مالکیت مشاع، مرور زمان.

Email: ahmadbakhshi0912@gmail.com

^۱ نویسنده مسئول

مقدمه

حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک موضوع جدیدی نیست؛ چرا که این مهم به قدمت تاریخ کهن ایران عجین شده است و بی شک همانند سایر موضوعات ارضی و مرزی ایران، از اهمیت بسزایی برخوردار است. خدشه دار شدن حاکمیت بلامنازع ایران بر جزایر سه گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک طی سال‌ها سیاست‌های استعماری کشورهای فرامنطقه‌ای علی‌الخصوص بریتانیا و اشغال جزایر مذکور از سوی آن کشور صورت پذیرفت که پایان حضور و اعلام خروج بریتانیا از منطقه خلیج فارس، ابقای سایه سیاست‌های استعماری آنها را در منطقه رقم زد. به طوری که خروج آنها از منطقه مصادف با تأسیس کشوری تحت عنوان امارات متحده عربی در سال ۱۳۵۰ شمسی گردید که فصل جدیدی از رابطه ایران و امارات را در این منطقه و مسایل آن به ویژه جزایر سه گانه را آغاز نمود، اما وقوع انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک پدیده مهم در قرن بیستم با تضاد ایدئولوژیک ماهیت سیاسی کشورهای منطقه همراه بود که تمامی معادلات و حتی مواضع کشورهای منطقه علی‌الخصوص امارات متحده عربی را در موضوع جزایر سه گانه ایرانی تغییر داد و نوعی چرخش فکری در فضای سیاسی منطقه ایجاد نمود. اصرار امارات متحده عربی بر حق نداشته در جزایر سه گانه ایرانی و تأکید آنها بر ارجاع موضوع به دیوان بین‌المللی دادگستری به منظور گرفتن چهره حق به جانب و تلاش بی وقفه در راستای جلب مواضع کشورهای ثالث در تمامی اجلاس‌های بین‌المللی نشان‌دهنده این نوع تغییر مواضع می‌باشد، این کشور با استفاده از تریبون‌های بین‌المللی در راستای سیاست‌های ایران‌هراسی و گرفتن چهره حق به جانب و جلب حمایت دیگر کشورها در عرصه نظام بین‌الملل می‌باشد و در همین راستا با صرف هزینه‌های گزاف سعی در سندسازی و طرح ادعای غیرموجه در خصوص جزایر سه گانه ایرانی دارند که این مهم از اوت ۱۹۹۲ میلادی در پی ماجرای کشتی خاطر وارد مرحله جدیدی گردید. بررسی مواضع کشورهای ثالث نسبت به ایران و امارات متحده عربی در قضیه جزایر سه گانه و چگونگی کاربرد آن در مجامع بین‌المللی موضوع مورد بررسی تحقیق حاضر خواهد بود. استناد به سه اصل حقوقی سرزمین بلاصاحب، مالکیت مشاع و مرور زمان در حقوق بین

الملل از مستنداتی است که بریتانیا با انعقاد قرارداد تحت‌الحمایگی با شیوخ متصالحه جزایر سه‌گانه را طی سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ میلادی اشغال نمود که با رد و تأکید بر غیرموجه بودن کاربرد سه اصل حقوقی مذکور در اشغال جزایر سه‌گانه از جانب دولت ایران می‌توان به عنوان موارد اقماعی جهت جلب مواضع کشورهای ثالث در مجامع بین‌المللی به کار گرفت.

۱. مبانی حقوقی

حقوق بین‌الملل، موضوع اکتساب و از دست دادن همه یا بخشی از سرزمین یک دولت را با عناوینی همچون تصرف و اشغال، تسلیم و واگذاری، تسخیر، شورش، مرور زمان، تغییرات جغرافیایی، سکوت حاکی از رضایت، مالکیت مشاع، اجاره و حق ارتفاق توضیح می‌دهد. در این بخش به سه اصل حقوق بین‌الملل «اشغال»، «مرور زمان» و «مالکیت مشاع» که پایه و اساس مقاله حاضر را شکل می‌دهند می‌پردازیم.

الف. اشغال و تصرف در حقوق بین‌الملل

تصرف سرزمین در واقع به دست آوردن «اراضی بی‌صاحب» است. سرزمین‌هایی که به هیچ دولتی متعلق نیستند یا توسط حاکمیت قبلی رها شده باشند می‌توانند موضوع تصرف سایر دولت‌ها واقع شوند (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۳).

اشغال به مثابه کسب حق بر یک سرزمین است و یکی از راه‌های به دست آوردن حق حاکمیت یک سرزمین دیگری است و تنها در مورد سرزمین بی‌صاحب صورت می‌گیرد و مشمول سرزمینی که تحت اقتدار و حاکمیت دولت دیگری قرار دارد نمی‌شود (Coplín, 1966: 102).

سرزمین بی‌صاحب، سرزمینی است که تا زمان اشغال، تحت حاکمیت دولت دیگری در نیامده باشد. سرزمینی را می‌توان بی‌صاحب تلقی نمود که غیرمسکونی باشد و با نیت اشغال و اعمال واقعی حاکمیت صورت گیرد و اعمال حاکمیت باید مؤثر باشد (طبرسا، ۱۳۹۰: ۳۹). طبق حقوق بین‌الملل تقدم در اشغال در صورتی ایجاد حق می‌کند که سرزمین دارای یکی از شرایط ذیل باشد:

- بدون صاحب باشد: همان طور که در بالا توضیح داده شد سرزمینی که غیرمسکونی باشد و تا زمان اشغال تحت حاکمیت دولتی دیگری در نیامده باشد.
- متعلق به یک دولت بوده ولی از سوی حاکمیت رها شده باشد و یا مدتی بر آن اعمال مالکیت و حاکمیت نشده باشد (فن گلان، ۱۳۸۶: ۸۸).

ب. اصل مرور زمان در حقوق بین الملل^۱

یکی از روش‌های تحصیل مالکیت، مالکیت ناشی از مرور زمان است بر اساس حقوق بین‌الملل در شرایطی ویژه، مالکیت غیرقانونی یا وضعیت غیررسمی ناشی از اقدامات غیرقانونی می‌تواند با گذشت زمان به یک حق و ادعای معتبر بین‌المللی تبدیل شود (روسو، ۱۳۷۴: ۲۶۰).

اگر قلمرو مورد ادعای یک دولت برای مدت طولانی در اشغال دولت دیگری باشد، بدون اینکه با مخالفت جدی دولت اول روبرو شود حاکمیت آن به کشور اشغالگر داده خواهد شد (Starke, 1967: 315).

اوپنهایم معتقد است: «مرور زمان، کسب حاکمیت بر سرزمینی از راه اعمال مستمر و بدون مخالفت حاکمیت بر آن است (Oppenheim, 1955: 407).

اجرای قاعده مرور زمان در دو حال جایز است، نخست: سرزمین به دست آمده به حال طبیعی رها شده و به مرور زمان به صورت بی‌صاحب درآمده باشد. در این وضعیت اگر کشوری آن را بدست آورد باید معلوم کند که آیا این سرزمین مصداق قاعده «رها شدگی» است یا خیر؟ دوم: زمانی است که ابلاغ رسمی صورت نگرفته باشد. در هر دو حال چنانچه امر تصرف به صورت واقعی، همیشگی و بدون نقض و اعتراض^۲ اعمال شود، قاعده مرور جاری می‌شود؛ بنابراین قصد و نیت در حقوق تغییرات ارضی از طریق مرور زمان نقش اساسی بازی می‌کند.

^۱ Principle of Prescription in international law

^۲ نامه رسمی دولت به دولت دیگری است که عمل انجام شده‌ای را رد می‌نماید. مبدأ و ریشه حکومتی این اعتراض ضروری است که کاملاً روشن است و علمای حقوق بین‌الملل معتقدند باید هرگونه اعتراض با هدف حفظ حق و یا ادعا و یا رد هرگونه فرض رضایت و موافقت نسبت به اوضاع و احوال خاص باید از یک دولت صادر شده باشد بر این اعتراض که منشأ آن منابع رسمی و صلاحیت‌دار نباشد، بی‌ثمر و به مفهوم نبود اعتراض است.

هر چیزی بستگی به وجود و یا نبود قصد رهاسازی دارد و اعتراض یک دولت علیه یک دولت دیگر از حق ناشی از مرور زمان جلوگیری می‌کند و مادامی که دولت‌های دیگر اعتراض و ادعای خود را حفظ نمایند اعمال واقعی حاکمیت بدون مخالف تلقی نمی‌گردد.

ج. مالکیت مشاع

تعلق یک سرزمین به دو دولت به طوری که آن دولت‌ها سرزمین مزبور را مشترکاً اداره کنند. جزایر «هبراید جدید» در مدیترانه که قبل از استقلال خود در سال ۱۹۸۰ میلادی در مالکیت مشترک فرانسه و انگلیس بود (بیگدلی، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

۲. مبانی نظری (تئوری نوواقع‌گرایی)

به دلیل ارتباط موضوع این پژوهش با بحث مواضع کشورهای ثالث (قدرت‌های منطقه-ای، فرمانطقه‌ای و کشورهای عضو شورای امنیت) در قضیه جزایر سه‌گانه که بر حسب منافع آنها در منطقه خلیج فارس صورت می‌پذیرد، نظریه نوواقع‌گرایی به عنوان چهارچوب نظری انتخاب شده است. از آنجا که قدرت‌های جهانی در ساختار سیاست و نظام بین‌الملل برای حفظ و ارتقای جایگاه خود به دنبال کسب منافع، قدرت و نفوذ هستند، همواره برای کسب امتیازات بیشتر از ابزارها و روش‌های مختلف برای رسیدن به اهداف‌شان استفاده می‌کنند که اتخاذ مواضع یکی از روش‌های مهم و اولیه آنها می‌باشد. ایران و امارات متحده نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی که در منطقه دارند غالباً در قضیه جزایر سه‌گانه مورد توجه قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه کشورهای عضو شورای امنیت قرار گرفته‌اند. کشورهای ثالث، رفتار متفاوتی در قبال قضیه جزایر سه‌گانه اتخاذ کرده‌اند که این پژوهش به دنبال کشف و بررسی این رفتارهای متفاوت و فهم چرایی آن است. علت انتخاب نظریه نوواقع‌گرایی برای این پژوهش به ویژگی‌های این نظریه و شرایط حاکم بر ایران و امارات و رقابت بین قدرت‌های بزرگ در ساختار نظام بین‌الملل برمی‌گردد که در طول پژوهش به طور گسترده‌تر به آنها پرداخته می‌شود. از جمله دلایل این انتخاب می‌توان به انگیزه زیاد کشورهای ثالث برای پیگیری و اجرای اهداف و منافع خود، به خصوص اجرای سیاست‌های استراتژیک و امنیتی و

کسب نفوذ هر چه بیشتر با روش اتخاذ مواضع گوناگون در امور مختلف علی‌الخصوص قضیه جزایر سه‌گانه در منطقه خلیج فارس و بهره‌برداری از منابع اقتصادی این منطقه به نفع خود در نظام بین‌المللی اشاره کرد که با نظریه نوواقع‌گرایی نیز انطباق دارد (زرگری، ۱۳۹۳، ۱۵). در این تئوری همه جوامع سیاسی به لحاظ طبیعت نامنی که دارند سعی می‌کنند با افزایش قدرت نظامی و سیاسی و با استفاده از ابزارهای متناوب از جمله اخذ مواضع در مجامع بین‌المللی از آسیب‌پذیری خود بکاهند؛ انگیزه برخی از کشورهای اروپایی به خصوص بریتانیای کبیر پیش از ۱۸۷۰م. در گسترش تسلط خود بر سراسر آسیا و آفریقا عمدتاً مبتنی بر قدرت‌طلبی ناشی از تلاش برای رفع ترس از ناامنی مهمترین مستعمره خود یعنی هندوستان بوده است؛ بر طبق این دیدگاه کلیه واحدهای سیاسی که منابع لازم برای اعمال سیاست‌های امپریالیستی را داشته باشند به سیاست امپریالیستی اقدام خواهند کرد و محرک آن نیز ترس امنیتی است.

محیط شناسی و موقعیت ژئوپلتیک جزایر

الف. جزیره ابوموسی

از مجموع حدود ۱۳۰ جزیره شناخته شده در خلیج فارس، جزیره «ابوموسی» به عنوان جنوبی‌ترین جزیره ایرانی خلیج فارس محسوب می‌شود. جزایر ابوموسی با وسعتی بالغ بر ۱۲/۸ کیلومتر مربع در آب‌های گرم دریای پارس و در مختصات جغرافیایی میان ۵۵ درجه تا ۵۵ درجه و ۳ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۵ درجه و ۵۲ دقیقه تا ۲۵ درجه و ۵۴ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (طبرسا، ۱۳۸۷: ۴۵).

ابوموسی از شمال در فاصله ۲۴ مایلی^۱ (۴۴/۵ کیلومتری) جزیره تنب کوچک، از شمال شرقی در فاصله ۲۸ مایلی (۵۱/۸ کیلومتری) جزیره تنب بزرگ و از غرب در فاصله ۲۵ مایلی (۴۶/۳ کیلومتری) جزیره سیری (سری) و از جنوب در فاصله ۳۵ مایلی (۶۴/۸ کیلومتری) شارجه در امارات عربی متحده واقع شده است (گلوردی، ۱۳۸۱: ۸).

^۱ هر مایل دریایی ۱۸۳/۲۵ متر است.

جزیره ابوموسی به نام‌های بوموسی، بوموف و گپ سبز و باباموسی نامیده شده است (افشار سیستانی، ۱۳۸۷: ۱۰۱)؛ این جزیره در اسناد تاریخی و در نقشه‌های قدیمی بوموف یا بوموسو ثبت شده است؛ بوم به معنی مکان است و «سو» چند معنی دارد، سو مخفف سوز نام یک نوع سبزی است و به طور کلی نیز در زبان فارسی کهن معنی سبز می‌دهد و در مجموع می‌توان آن را به معنای سرزمین سبز نامید (ولدانی، ۱۳۷۶: ۳۳).

جمعیت این جزیره طبق آخرین سرشماری نفوس و مسکن که در سال ۱۳۹۵ بالغ بر ۴۲۱۳ نفر تخمین زده شده است^۱ (مصاحبه با فرماندار ابوموسی، ۱۵ اردیبهشت ۹۵). جزیره ابوموسی از منظر اقتصادی به دلیل نداشتن آب شیرین کافی و اراضی مناسب کشاورزی درخور توجه نیست، اما در مقابل به دلیل فراوانی انواع ماهی‌ها و صدف‌های دریایی، بومیان این جزیره به صید ماهی و مروارید مشغول هستند.

ب. جزیره تنب بزرگ

جزیره تنب بزرگ با مساحت ۱۰/۵ کیلومترمربع در پهنه جنوب شرقی خلیج فارس با مختصات جغرافیایی ۵۵ درجه و ۱۷ دقیقه تا ۵۵ و ۱۹ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۶ درجه تا ۲۶ درجه و ۱۷ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (طبرسا، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

این جزیره از شمال به جزیره قشم، از غرب به جزیره تنب کوچک، از جنوب به جزیره ابوموسی و رأس الخیمه و از شرق به عمان محدود می‌شود. فاصله جزیره تنب بزرگ تا جزیره قشم ۱۶ مایل (۲۹/۶ کیلومتر)، تا جزیره تنب کوچک ۷ مایل (۱۳ کیلومتر)، تا ابوموسی ۲۸ مایل (۵۱/۸ کیلومتر) تا بندر لنگه ۲۷ مایل (۵۰ کیلومتر) است (گلوردی، ۱۳۸۱: ۱۵۶-۱۶). جزیره تنب بزرگ از نظر پوشش گیاهی تقریباً فقیر می‌باشد و از لحاظ اقلیمی جزو مناطق گرم و مرطوب می‌باشد. بیشترین و کمترین دمای هوای ثبت شده در این جزیره به ترتیب ۴۵ و ۹ درجه سانتیگراد است.

^۱ در این جمعیت افراد مجرد، نظامیان و کارگران نیز محاسبه شده است.

در رابطه با نام پیشینه تاریخی جزیره تنب بزرگ می توان گفت که، این جزیره را تمب یا تل مار، تمب گپ (در زبان دریانوردان بومی)، طنب، تمب (به معنای تپه) و... نامیده اند (سدیدالسلطنه، ۱۳۷۱: ۸-۳۶۷).

این جزیره نیز همانند جزیره ابوموسی کاملاً مسکونی می باشد و جمعیت آن نیز طبق آخرین سرشماری سال ۱۳۹۵ مشتمل بر ۶۹۰ نفر بودند.

ج. جزیره تنب کوچک

این جزیره با وسعت ۱/۲ کیلومترمربع در جنوب بندر لنگه و در غرب جزیره تنب بزرگ با مختصات جغرافیایی ۵۵ درجه و ۸ دقیقه تا ۵۵ درجه ۹ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۶ درجه ۱۴ دقیقه تا ۲۶ درجه و ۱۵ دقیقه عرض جغرافیایی واقع شده است (طبرسا، پیشین: ۵۴). جزیره تنب کوچک از شمال با فاصله ۲۳ مایل (۴۲/۵ کیلومتر) به شهرستان لنگه، از جنوب غربی با فاصله ۲۱ مایل (۳۸/۸ کیلومتر) به جزیره ابوموسی، از شرق با فاصله ۸ مایلی (۱۳ کیلومتر) به جزیره تنب بزرگ و از غرب با ۳۲ مایل (۶۰ کیلومتر) به جزایر فارور و فارورگان محدود است.

جزیره تنب کوچک همانند تنب بزرگ از لحاظ اقلیمی جزو مناطق گرم و مرطوب بوده و میزان رطوبت هوا در آن تقریباً بالاست. درجه حرارت هوا در فصل گرما به ۴۵ درجه و در فصل سرما به ۹ درجه سانتیگراد می رسد. از نظر پوشش گیاهی این جزیره فقیر می باشد و فقط برخی از گیاهان مقاوم در برابر خشکی و شوری در آن می رویند. این جزیره فاقد آب آشامیدنی می باشد و بیشتر به همین دلیل خالی از سکنه است.

موقعیت و اهمیت ژئوپلتیک جزایر تنب و ابوموسی

موقعیت و اهمیت سه جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک به هیچ وجه از موقعیت و اهمیت خلیج فارس جدا نیست. خلیج فارس جدای از اینکته محل اتصال سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا می باشد و در گذشته از حیث ارتباطات و راه های مواصلاتی دارای ارزش و اعتبار بوده، کشف ذخایر ارزشمند نفت و گاز سبب شد اهمیت جدی تری به خود بگیرد. خلیج فارس حدود ۶۵ درصد از کل ذخایر شناخته شده نفت؛ همچنین ۳۰ درصد مجموع ذخایر

گاز طبیعی جهان را در اختیار دارد که به دلیل وجود ذخایر عظیم انرژی از آن به عنوان انبار نفت جهان یاد می‌شود. دقیقاً به همین دلیل است که خلیج فارس نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد جهان به خود گرفته است. دیگر جنبه اهمیت خلیج فارس وجود بازار کالا و تجهیزات نظامی در این منطقه است. کشورهای حاشیه خلیج فارس با بیش از یکصد میلیون نفر جمعیت و درآمدهای بالای نفتی، یکی از مهمترین بازارهای خرید کالا و تجهیزات نظامی محسوب می‌شوند، اما آنچه که اهمیت ویژه‌ای به خلیج فارس می‌بخشد تنگه هرمز است. خلیج فارس دریای نیمه بسته‌ای است که بازوی اقیانوس هند به شمار می‌رود و تنگه هرمز کلید آن محسوب می‌شود.

این تنگه از منظر ژئوپولیتیکی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. براساس نظریه «اسپایکمن»، هرکس که «ریملند» را کنترل کند، دنیا را کنترل خواهد کرد. منظور از ریملند کشورهای ساحلی شبه جزیره‌ای واقع در غرب و جنوب اروپا و آسیا است. بر اساس این نظریه تنگه هرمز مرکز ریملند است و بخش‌های شمالی، جنوبی، غربی و شرقی ریملند را به هم متصل می‌کند؛ بنابراین طبق این نظریه، کنترل تنگه هرمز به مفهوم کنترل چهار بخش یاد شده خواهد بود.

تنگه هرمز اصلی‌ترین و عمده‌ترین راه ارتباطی کشورهای نفت خیز حاشیه خلیج فارس با جهان خارجی می‌باشد تقریباً تمام کشورهای خلیج فارس به لحاظ صادرات نفت و واردات کالا شدیداً وابسته به تنگه هرمز است. از سایر کشورهای منطقه که بگذریم خلیج فارس و تنگه هرمز برای ایران نیز از اهمیت خاصی برخوردارند. کشف نفت و افزایش صادرات آن در آغاز قرن بیستم و وابستگی کشور به درآمدهای حاصل از آن مسبب شد که حتی منافع ملی ایران در خلیج فارس متمرکز گردد. در حال حاضر نیز اقتصاد ایران با خلیج فارس و تنگه هرمز پیوند خورده است. امروزه حتی سرنوشت اقتصاد ایران را سواحل، بنادر و جزایر خلیج فارس تعیین می‌کنند (ولدانی، ۱۳۷۶: ۵۲-۵۱).

از منظر ژئوپولیتیکی هیچ کشوری در خلیج فارس و تنگه هرمز مانند ایران نیست. از لحاظ نظامی و جمعیتی ایران نسبت به دیگر کشورهای منطقه جایگاه بالاتری دارد، چنان‌که به

تنهایی شصت درصد کل جمعیت منطقه را در خود جای داده است؛ همچنین ایران با داشتن ۱۳۷۵ کیلومتر خط ساحلی از بندرعباس تا شبه جزیره فاو به تنهایی ۵۶/۵ درصد کل سواحل خلیج فارس را در اختیار دارد (الهی، ۱۳۸۷: ۱۹۷).

علاوه بر موارد فوق بزرگترین حوزه‌های نفتی و گازی خلیج فارس در اختیار ایران است یعنی حدود ۱۶/۵ درصد ذخایر نفت و ۴۵/۵ درصد ذخایر گاز منطقه.

از آنجایی که تقریباً تمامی نفت ایران از طریق خلیج فارس و تنگه هرمز به خارج صادر می‌شود، به این منطقه (تنگه هرمز) وابستگی زیادی دارد؛ همچنین حدود هشتاد درصد تجارت خارجی ایران از طریق خلیج فارس انجام می‌پذیرد.

روی هم رفته با توجه به اهمیت فوق‌العاده خلیج فارس و تنگه هرمز برای ایران نمی‌توان تأثیر جزایر واقع در خلیج فارس را جهت حفظ این منطقه نادیده گرفت. در میان جزایر بسیاری که در خلیج فارس وجود دارند جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی دارای جایگاه کلیدی ژئوپلیتیک و استراتژیک در نگهداری امنیت و آزادی کشتیرانی در محدوده تنگه هرمز هستند «در خصوص کشتیرانی در خلیج فارس و اهمیت جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک در این میان باید اشاره کرد که به علت عمق کم آب در تمامی نقاط تنگه هرمز که از رأس المسندم تا بندرعباس امتداد دارد. کشتی‌های بزرگ قادر به عبور نبوده و مجبور هستند از ناحیه محدودی که معادل پانزده کیلومتر است و عمق آب جهت عبور آنها کافی است حرکت نمایند، از آنجایی که جزیره‌های تنب و ابوموسی در ژرف‌ترین بخش‌های خلیج فارس و در درون دالان‌های رفت و بازگشت طرح جداسازی رفت و آمد جهانی کشتی‌ها قرار گرفته‌اند. کشتی‌های بزرگ جنگی و نفت‌کش‌ها مجبور هستند از کنار جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی عبور کنند، علاوه بر موقعیت جغرافیایی جزایر که آنها را از اهمیت استراتژیک خاصی برخوردار نموده است، این جزایر اهمیت ویژه‌ای در دفاع از ایران دارند و از منظر نظامی دارای موقعیت ویژه تدافعی هستند که اهمیت این موقعیت با توجه به جغرافیای طبیعی خلیج فارس فقط برای کشور ایران مهم است نه برای سایر کشورهای منطقه؛ چرا که ایران به تعدادی جزایر برخوردار از موقعیت ممتاز و استراتژیک در تنگه هرمز در دهانه خلیج فارس

حاکمیت دارد که عبارتند از: هرمز، لارک، هنگام، قشم، تنب بزرگ و ابوموسی، این جزیره‌ها با توجه به اینکه در فاصله کوتاهی از یکدیگر قرار گرفته‌اند زنجیره قوسی دفاعی ایران را در تنگه هرمز تشکیل می‌دهند. یک منحنی فرضی که این جزایر را به هم وصل می‌نماید، اهمیت استراتژیک آنها را در کنترل امنیت تنگه هرمز و نگرانی از کرانه‌ها و بندرهای ایران در این نقطه را نشان می‌دهد. پس از اعاده حاکمیت ایران بر جزایر ایرانی ابوموسی تنب بزرگ و کوچک در تاریخ ۹ آذر ۱۳۵۰ (۲۱ نوامبر ۱۹۷۱)، کشور امارات متحده عربی با طرح ادعاهای مکرر واهی مبنی بر حاکمیت بر این جزایر البته با تحریک کشورهای فرمانطقه‌ای سعی در برهم زدن نظم منطقه‌ای دارد، ادعای این کشور بر مالکیت جزایر سه‌گانه بعد از سفر رئیس جمهور پیشین کشورمان، آقای دکتر احمدی‌نژاد در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۹۱، به جزیره ابوموسی مطرح گردید، اگرچه از منظر تحلیل بسیاری از کارشناسان این سفر در چهارچوب سفرهای استانی رئیس جمهور ایران تلقی می‌شد، اما کشور امارات متحده عربی تا جایی پیش رفت که سفر رئیس جمهور ایران را تجاوز به این کشور عنوان کرد (روزنامه جام جم، ۲۰ فروردین ۱۳۹۱). علت اصلی این ادعاهای واهی و تلاش در رخنه به جزایر سه‌گانه ایرانی از جانب کشور امارات متحده عربی بیشتر به دلیل اهمیت و موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک این جزایر و ایفای نقش اساسی در تأمین امنیت و تسلط بر تنگه هرمز به عنوان شاهراه مبادلات تجاری جهان می‌باشد.

انطباق اصل مالکیت مشاع در حقوق بین‌الملل در اشغال جزایر توسط بریتانیا

دولت بریتانیا تا پیش از سال ۱۹۰۳ میلادی (۱۲۸۲ش) برای توجیه اقدام خود در نفی حاکمیت و مالکیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی و همچنین سری، اعتقاد به رد دوگانگی شخصیت حقوقی شیخ لنگه داشت و تصرف و اداره جزایر تنب و ابوموسی به وسیله حکام ایرانی بندرلنگه را به نمایندگی از شیوخ قاسمی شارجه تفسیر می‌کرد و جزایر مذکور را به عنوان ملک مشاع قاسمی‌های لنگه و عمان قلمداد می‌نمود (طبرسا، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

سفارت انگلیس در تهران با چند یادداشت ارسالی به وزارت امور خارجه ایران، مالکیت مشاع قواسم بر جزایر را یادآور شد که از جمله آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) یادداشت مورخ ۱۸ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ / ۲ مارس ۱۸۸۸ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران؛

«اگرچه در سفر ۱۸۷۹ م دولت علیه ایران، شیخ یوسف را به نایب‌الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تنب را گذارد، طرف ایراد شیخ جواسمی رأس الخیمات واقع شده بود. حقوق شیخ جواسمی در سیری قدیمی است و تا به حال آن حقوق منظور شده شیوخ جواسعی بندرلنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران نایب الحکومه آنجا بوده‌اند و فرمانروایی جزیره سری را می‌نمودند و در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته»

(۲) یادداشت مورخ ۲۶ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۰ مارس ۱۸۸۸ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران؛

«چندی قبل بیرق ایران در یکی از جزایر بحر عمان موسوم به سری نصب شد این جزیره، ملک و مال شیوخ جواسمی می‌باشد و آنها در تحت حمایت دولت انگلیس هستند. دلایلی که حقانیت دولت علیه ایران در تصرف این جزیره به ثبوت می‌رساند، اقامه و به این سفارت ارسال دارند».

(۳) یادداشت مورخ ۵ رجب ۱۳۰۵ / ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۸ مارس ۱۸۸۸ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران؛

«این مسأله درست است که نایب‌الحکومه‌های بندرلنگه، ریاست جزیره سری را می‌نموده‌اند و لیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده، حکومت جزیره سری را می‌نمود، بلکه چون این مشایخ جاسمی بوده و در آن جزیره فرمانروایی داشته‌اند از جانب ایران نایب‌الحکومه بوده‌اند. مشایخ جاسمی حق مورثی و روایتی در جزیره سری داشته و هیچ وقت در حقانیت آنها شک و شبهه احداث نشده و حقوق آنها مطلقاً منظور شده است» (همان: ۲۱۴-۲۳۵).

با توجه به اینکه دولت بریتانیا در چند دوره زمانی قبل از ۱۹۰۳ م. از جمله تاریخ‌های ۲ و ۱۸ مارس ۱۸۸۸ بر مالکیت مشاع جزایر تنب و ابوموسی از سوی قواسم لنگه و عمان و

اینکه تصرف و اداره جزایر تنب و ابوموسی به وسیله حکام ایرانی بندر لنگه و به نمایندگی از شیوخ شارجه و رأس الخیمه بوده و جزایر مذکور ملک مشاع قواسم لنگه و عمان بوده است، می‌توان دلایلی را مبنی بر رد دوگانگی شخصیت حقوق شیوخ لنگه و عمان ارائه کرد که مهمترین آنها عبارتند از:

اول اینکه: ساختار اجتماعی و سیاسی شیوخ لنگه با قبایل قاسمی تفاوت دارد، حاکمان قاسمی بندرلنگه در جزایر تنب و ابوموسی، پیرو دولت ایران بودند و هیچ ارتباطی با قواسم عمان که در شارجه و رأس الخیمه می‌زیستند، نداشتند. قواسم لنگه به دلایل متفاوت، از جمله وصلت‌های فراوان با ایرانیان کنگی دارای علقه‌های ایرانی بودند، اگرچه آنها عرب بودند، مانند بسیاری از نژادهای دیگر ایرانی محسوب می‌شدند.

دوم اینکه: سابقه‌ای از مالکیت مشاع قواسم بر جزایر تنب و ابوموسی وجود ندارد. سوم اینکه: حکام بندرلنگه وفاداری سیاسی به دولت ایران داشته و رعیت و کارگزار ایران بودند.

چهارم اینکه: هیچ‌گونه سابقه‌ای از مشارکت شیوخ قاسمی لنگه در معاهدات با سایر شیوخ وجود ندارد، زیرا آنها تابع دولت ایران بودند و بدون اجازه ایران نمی‌توانستند وارد این معاهدات شوند (طبرسا، ۱۳۹۰: ۲۸۳).

به طور کلی دولت بریتانیا درباره مالکیت و حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، دوگانه عمل کرده است. اگرچه در مکاتبه‌ها و نظرات حقوقی وزارت امور خارجه و نقشه‌های فراوان جغرافیایی و دریانوردی رسمی خود بر تعلق این جزایر به دولت ایران تأکید می‌کرد؛ با وجود این با ارائه چنین استدلال‌هایی در نفی مالکیت و حاکمیت ایران کوشش داشت. دولت بریتانیا با انبوه اسناد و نقشه‌های جغرافیایی از جمله نقشه رسمی ۱۸۸۶ م. (۱۲۶۵ شمسی) وزارت جنگ آن کشور که در همگی آنها جزایر تنب و ابوموسی متعلق به دولت ایران اعلام شده بود می‌خواست مالکیت ایران را بر این جزیره انکار کند، اما به استناد اصولی همچون اصل استاپل که بر منع انکار پس از اقرار پافشاری دارد در عمل نمی‌توانست حقوق دیرینه و تاریخی ایران را در مالکیت و حاکمیت بر جزایر یاد شده نادیده بگیرد. علاوه بر آن مشایخ

بندر لنگه هرگز مستقل نبوده‌اند، بلکه تابع حاکمیت دولت ایران و از سوی ایران به عنوان والی بندر لنگه مصوب بودند و همه کارهای آنها بر اساس اصول حقوق بین‌الملل از سوی نمایندگی دولت ایران انجام می‌گرفت و عواقب حقوقی اعمال ایشان ناشی از قدرت حاکمه مستقلی محسوب می‌شود که تابع آن بوده‌اند و ارتباطی هم با پیوندهای نژادی یا قبیله‌ای آنها نداشت؛ از این رو وابستگی آنها به قواسم که خود آنها دارای قدرت گسسته و پراکنده بودند و به یک قبیله و قومیت ویژه، جایگاهی در حقوق بین‌الملل ندارد افزون بر آن قواسم شارجه و رأس الخیمه، وضعیتی به طور کامل متفاوت داشتند، اما قواسم بندرلنگه به دلایل متفاوت، از جمله وصلت‌های فراوان با ایرانیان کنگی، دارای علقه‌های ایرانی بودند، اگرچه آنها عرب بودند، مانند بسیاری از نژادهای دیگر، ایرانی محسوب می‌شدند. بنابراین تصور وضعیت جداگانه برای شیوخ بندر لنگه منطقی و امکان‌پذیر نیست، زیرا حاکمیت غیرقابل تفکیک و تقسیم‌ناپذیر است و چنین حقی به افراد و جوامع غیرمستقل لنگه داده نشده بود؛ زیرا شیوخ لنگه تحت حاکمیت ایران بودند. ضمن آنکه از نظر حقوق بین‌الملل همه اقدام‌های حکام لنگه و آثار ناشی از آن به اعتبار تبعیت آنها از دولت و حاکمیت مستقل ایران بوده است.

استدلال مالکیت مشاع آن چنان سست و متزلزل بود که حتی از سوی بسیاری از کارشناسان رسمی بریتانیا از جمله سراریک بکت، حقوقدان وزارت امور خارجه بریتانیا، رد شد. از این رو دولت بریتانیا در آغاز سده بیستم از عنوان مالکیت مشاع دست برداشت.

انطباق اصل سرزمین بلاصاحب در حقوق بین‌الملل در اشغال جزایر توسط

بریتانیا

بریتانیا در اواخر ۱۹۰۳ به حکومت شارجه دستور داد در جزایر تنب و ابوموسی پرچم خود را به اهتزاز درآورند، این امر موجب واکنش دولت ایران شد و در ماه مه ۱۹۰۴ به مسیو دامبرن، مأمور گمرک مستقر در بوشهر دستور داده شد پرچم شارجه را از فراز جزایر مذکور به پایین کشیده و پرچم ایران را به اهتزاز درآورند و سربازانی در این جزایر مستقر شوند، پس از این دستور مأموران گمرکی ایران جزایر تنب و ابوموسی را بدون هیچگونه زحمتی در سال

۱۹۰۴ م. به تصرف دولت ایران درآوردند که این اقدام سبب عکس‌العمل فوری از ناحیه دولت انگلیس گشت .

در گزارش وزارت امور خارجه هند به وزارت امور خارجه بریتانیا مورخ ۴ آوریل ۱۹۰۴ فرود آوردن پرچم ایران و نصب مجدد پرچم عرب و بیرون کردن گارد ایران در دستور کار قرار گرفت برابر درخواست سرآرتوهاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در تهران به مارکینز لانزداون وزیر امور خارجه بریتانیا مبنی بر اینکه قبل از آنکه پرچم ایران پائین آورده شود، محترمانه تر است به حکومت ایران فرصت داده شود که خود به این کار اقدام نماید. اگرچنین کاری نکرد، پیشنهاد حکومت هند را مبنی بر فرستادن یک کشتی توپدار به جزایر جهت تصرف آنها عمل می‌کنیم، عدم پذیرش ایران در وهله اول نسبت به پائین آوردن پرچم خود از این جزایر سبب اعتراض دولت انگلیس گشت تا اینکه عین‌الدوله صدراعظم به مسیو نوز وزیر گمرکات نوشت: عجالاً بیرق ایران را از آن جزایر برداشته و بیرق شیخ شرغان (شارجه) هم نباشد، بلکه آن دو جزیره بی‌بیرق باشد تا با سفارت انگلیس در باب این مسأله مذاکره و این کار تمام شود (طبرسا، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۲۵).

مشیرالدوله وزیر امور خارجه ایران، در نامه‌ای به سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در تهران به تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۲۲ / ۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۳ / ۲۰ مه ۱۹۰۴ نوشت:

«درباره جزیره تنب و ابوموسی که دولت علیه ایران آن دو جزیره را متعلق به خود می‌داند، اقدام مباشرین گمرک در آن دو محل آنچه شده بدین موجب بوده است، ولی چون نتیجه مذاکراتی را که چند روز قبل در حین ملاقات با آن جناب جلالتمآب به عمل آمد، به عرض حضور همایون شاهنشاهی رسانید، امر و مقرر شد که عجالاً اقدامی را که مباشرین گمرک در آنجا نموده‌اند، موقوف باشد تا بعد رسیدگی در خصوص آنها بشود»^۱.

شاه ایران نیز در نامه‌ای، به وزیر امور خارجه در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۰۴ می‌نویسد: گرچه از نظر ایران این جزایر متعلق به ایران است، اما بریتانیا فشارآورده که پرچم‌های دو طرف در

^۱ سند شماره ۹۱-۴۲-۳-۱۳۲۳ ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه به نقل از طبرسا

آنجا برچیده شود تا موضوع از طریق داوری حل و فصل گردد. در نتیجه ما انتظار داریم که انگلیسی‌ها به شیوخ اجازه ندهند پس از برچیده شدن پرچم ما، پرچم‌های آنها برافراشته شود (باوند، ۱۳۷۷: ۶۱).

دولت انگلستان که مصمم به کنترل جزایر بود در مقابل حکومت ایران بر خلاف توافق قبلی پیش‌دستی نمود و دست به نوعی بازی بی‌محتوا و بی‌اساس با عبارات حقوقی زد. این بازی دو مرحله اصلی داشت، مرحله اول انتقال جزایر تنب و ابوموسی با استناد به اصل سرزمین بلاصاحب در حقوق بین‌الملل و مرحله دوم که شروع آن با شکست سناریوی مطروحه قبلی (اصل سرزمین بلا صاحب)، استناد به مالکیت جزایر تنب و ابوموسی بر اساس اصل مرور زمان در حقوق بین‌الملل بود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

سرآرتور هاردینگ در نامه‌ای به وزارت امور خارجه ایران به تاریخ ۲۱ مه ۱۹۰۴ / ۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۳ نوشت: «دوستدار [هاردینگ] نمی‌تواند قبول کند که شیخ شارجه را نخواهد گذاشت بیرقی را که مأموران گمرکی ایران پائین آورده‌اند، مجدداً به جای خود نصب نماید... کاری که مشارالیه (شیخ شارجه) کرد. فقط این بوده است که بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ یک از دول نبوده، نصب کرده است و به ملاحظه این که اول کسی بوده که آنجا را تصرف کرده حق دارد بیرق خود را به حال خود نگهدارد تا اینکه حق تصرف شرعیه مشارالیه جرح گردد.^۱

این مطلب به طور آشکار مغایر با تفاهم‌نامه قبلی بین وزارت امور خارجه ایران و وزیر مختار بریتانیا بود که طبق آن هیچکدام از طرفین نبایستی پرچم خود را تا هنگام حل و فصل مسأله برافروزد. دولت ایران فکر می‌کرد انگلیسی‌ها به تعهدات خودشان احترام می‌گذارند این حرف وزیر مختار انگلیس که بر افراشتن پرچم شارجه در جزایر تنب و ابوموسی در ژوئیه ۱۹۰۳ م. به خاطر آن بود که این جزایر قبلاً توسط دولت دیگری رسماً اشغال نشده بود و شیخ شارجه که به عنوان اولین اشغال‌کننده پرچم خود را در آن برافراشت برای مقامات

^۱ سند شماره ۳۳-۱۴-۱۲ و ۱۳۲۲ و ۲۳ تا ۲۲-۱۴-۱۲-۱۳۲۲ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه به نقل از همان

ایرانی بسیار شگفت‌انگیز بود. در تحلیل این مسأله می‌توان چنین بیان نمود که: اشغال عبارت از اقدام دولت به تصاحب سرزمین است که بر طبق آن دولت اشغال‌کننده از روی قصد حاکمیت، قلمرویی را در زمان اشغال تحت حاکمیت هیچ دولتی نیست به دست آورد (باوند، ۱۳۷۷: ۶۳). بر اساس حقوق بین‌الملل، اشغال در صورتی ایجاد حق می‌کند که سرزمین دارای یکی از شرایط زیر باشد:

الف) سرزمین بدون صاحب باشد.

ب) سرزمینی که متعلق به یک دولت بوده؛ از سوی حاکمیت آن دولت رها شده و یا مدتی بر آن اعمال مالکیت و حاکمیت نشده باشد. رهاسازی، افزون بر آنکه نیازمند اعمال نشدن حاکمیت است، باید به قصد رهاسازی نیز صورت گرفته باشد (طبرسا، ۱۳۸۷: ۲۷۹). جزایر تنب و ابوموسی در تاریخ ۱۹۰۳ م. مشمول اصل تقدم در اشغال نبودند، یعنی نه خلیج فارس دریایی ناشناخته بود و نه جزایر بحث شده جدید الاکتشاف، بی‌صاحب یا رها شده بودند. به اعتراف مقام‌های رسمی بریتانیا در تمامی طول سده نوزدهم، این جزایر زیر اداره حکام لنگه قرار داشتند و فراتر از همه اینکه آنها تحت حاکمیت دولت ایران بودند و این حقیقت در بسیاری از گزارش‌ها، اسناد و نقشه‌های جغرافیایی رسمی دولت انگلیس و حکومت هند نیز منعکس شده است. از این رو ادعای تقدم اشغال درباره جزایر ابوموسی و دو تنب نمی‌توانند از دیدگاه حقوق بین‌الملل پذیرفته شده باشد.

ملاحظه اجمالی به تعاریف سرزمین بلاصاحب در آرای مختلف مراجع داوری و دیوان بین‌المللی دادگستری آشکارا دلالت بر مورد ادعای بریتانیا دارد. در قضیه مرز گینه انگلیس-برزیل (۱۹۰۴ م.) داور سرزمین بلاصاحب را به عنوان سرزمین مورد اشاره قرار داد که «قلمرو حکومت هیچ دولتی نیست» در قضیه جزیره پالماس (۱۹۲۸)، داور به چنین سرزمینی تحت عنوان سرزمین «بدون سرور» اشاره کرد. در قضیه جزیره کلیپرتون (۱۹۳۱) داور اظهارداشت، سرزمین بلاصاحب یعنی «سرزمینی که متعلق به دولتی نیست» (ولدانی، ۱۳۷۷: ۱۵۲).

همچنین این ادعا با ادعای بریتانیا مبنی بر اعمال حاکمیت جزایر مذکور به وسیله حکام لنگه به عنوان شیوخ جاسمی و نه دولت ایران مغایرت دارد؛ زیرا اداره سرزمینی، مؤثرترین

شکل برای ایجاد حق تصرف محسوب می‌شود. ضعف اساسی در بیان این ادعا، موجب شد در سال‌های بعد، دولت بریتانیا به اصل دیگر حقوقی یعنی قاعده مرور زمان متوسل شود. توجیه بریتانیا در اشغال این جزایر گویای این مطلب بود که دست کم به گمان این دولت تا پیش از این تاریخ جزایر یاد شده بی‌صاحب بودند و هیچ گونه تصرفی از سوی هیچ دولتی صورت نگرفته بود. در اصل، توسل بریتانیا به اصل بدون صاحب بودن دارای ایرادهای شکلی و ماهوی است که برخی از موارد مهم آن عبارتند از:

نخست: این نظریه یا مواضع رسمی بعدی بریتانیا از جمله مفاد یادداشت شماره ۵۰۴ (۱۰۸۴/۶۱) به تاریخ ۱۴ سپتامبر ۲۳/۱۹۶۱ شهریور ۱۳۴۰ که در آن آمده است: «این جزیره (تنب)، از سال ۱۸۸۷ توسط حاکم رأس‌الخیمه اداره می‌شد» منافات و تضاد دارد، تصریح دولت بریتانیا در این یادداشت به معنای آن بود که جزایر ابوموسی و دو تنب پیش از ۱۹۰۳ صاحب داشته و بی‌صاحب نبوده‌اند.

دوم: بسیاری از کارگزاران بریتانیایی که تعدادشان هم کم نیست بر این نکته اذعان داشته‌اند که تا سپتامبر ۱۸۸۷ م کارگزاران دولت ایران به عنوان قواسم لنگه بر این جزایر حکومت می‌کردند، افزون بر آن، در یادداشت رسمی دولت بریتانیا به ایران که پیش از توسل بریتانیا به اصل بلاصاحب بودن این جزایر صادر شده، چنین آمده بود: «در سنه ۱۸۷۹ م دولت علیه ایران، شیخ یوسف را به نایب‌الحکومگی (بندر) لنگه تصدیق نموده و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تمب را گذارده، شیوخ جواسمی بندر لنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران نایب‌الحکومه آنجا بوده‌اند و فرمانروایی آنجا را می‌نمودند و در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است»^۱.

از میان ده‌ها سند مربوط به حکومت قواسم و در جزایر تنب و ابوموسی از سوی ایران، تنها به یک سند به عنوان شاهد اشاره می‌شود:

^۱ یادداشت سفارت بریتانیا در تهران به وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۰۵، ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ / ۲ / مارس ۱۸۸۸ به نقل از طبرسا.

سرهنگ راس، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، (در نامه شماره ۸۸ به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۸۸۷) به کاردار بریتانیا نوشت:

«آنان که بر لنگه حکومت می کردند، تابع مقامات حکومتی ایران بوده‌اند. در واقع حکومت ایران بی تردید با این واقعیت چنان برخورد می کند که جزایر را در مالکیت ایران قرار دهد و اگر به خاطر حقوق شیوخ سواحل عرب عمان و مالکیت مشترک آنها نبود، موضع ایران نمی توانست مورد اعتراض قرار گیرد و چنانچه اعراب عمان هم رضایت دهند که جزایر تنب و ابوموسی ضمیمه ایران شود، زمینه خوبی برای اعتراض وجود نخواهد داشت» این اسناد همگی دلالت بر آن دارند که این جزایر هرگز بی صاحب نبوده‌اند.

سوم: دولت انگلیس با بی صاحب اعلام کردن جزایر تنب و ابوموسی این واقعیت را تأیید کرد که تئوری خودساخته بریتانیا مبنی بر مالکیت مشاع، خالی از هرگونه استدلال است و قبایل عرب سواحل متصالحه از جمله قواسم، واحدهای سیاسی دارای شخصیت بین المللی نبودند که بتوانند به اداره مستقل بر این جزایر اعمال حاکمیت کنند و مشروعیت ظاهری آنها را در سالیان طولانی به طور کامل زیر سؤال برد و منتفی دانست.

چهارم: شواهد مهم دیگر مانند نقشه‌های رسمی که از سوی مقام‌های دولت بریتانیا چاپ و در آنها جزایر تنب و ابوموسی به رنگ کشور ایران ترسیم شده و تعلق جزایر تنب و ابوموسی به ایران را به طور صریح نشان می دهد.

پنجم: با توجه به مصداق نداشتن نظریه بی صاحب بودن این جزایر، طبیعی است که نظریه متروک بودن به دلیل محکم تر باطل است و جزایر تنب و ابوموسی هیچ گاه از سوی دولت ایران رها شده و متروکه نبودند.

ششم: با نگاهی به آرای مراجع داور و دیوان بین المللی دادگستری می توان گفت که در ارزیابی اعمال حاکمیت، مشخصات جغرافیایی و خلاقیت اقتصادی آن سرزمین را باید در نظر داشت. در سرزمین‌های بدون سکنه یا با ساکنان اندک، تداوم مالکیت، شرط کافی است و به طور کلی وقفه در اعمال حاکمیت سرزمینی، خدشه‌ای بر حق حاکمیت وارد نمی کند.

ماکس هوبر در رأی مشهور پالماس (۱۹۲۸) چنین نظر داد:

«در اعمال حاکمیت سرزمینی، خواه ناخواه وقفه‌هایی وجود دارد. گاه در گذر زمان، تداوم آن دچار وقفه می‌شود و گاه جایی از سرزمین جدا مانده و فرمان حاکمیت در آن رانده نمی‌شود. این واقعیت که دولتی نمی‌تواند بر بخشی از سرزمین خود اعمال حاکمیت کند، نباید نشانه نبود حاکمیتی تلقی گردد».

دیوان در رأی اختلاف فرانسه و بریتانیا بر سر حاکمیت مینکیه و اکرتو تصریح کرد: «برای جزایری کوچک و عملاً خالی از سکنه، انجام وظایف دولتی به طور معمول کفایت می‌کند». داور کلیپرتون، نیز بر این امر تأکید کرد: «به کار نبردن اقتدار به گونه‌ای مسلم و محقق، موجب از دست دادن مالکیت نیست که قبلاً به طور محرز حاصل آمده است» (همان، ۲۸۶). با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت که جزایر تنب و ابوموسی پیش از ۱۹۰۳ متروک‌یابی بلاصاحب نبوده، بلکه آنها همواره بخشی از قلمرو ایران را تشکیل می‌داده‌اند و ادعای بریتانیا در خصوص «اشغال سرزمین بی‌صاحب» با واقعیت موجود مطابقت ندارد و مردود است و استناد بریتانیا به این اصل در اشغال سه جزیره مذکور هیچ حق حاکمیتی برای بریتانیا و تحت‌الحمایگان آن یعنی امارات شارجه و رأس‌الخیمه به وجود نمی‌آورد.

انطباق اصل مرور زمان در حقوق بین‌الملل در اشغال جزایر توسط بریتانیا

یکی از مبانی احراز حق نسبت به سرزمین مورد تصرف توسط به اصل مرور زمان^۱ و به عبارتی اصل «مالکیت ناشی از تصرف بلامعارض و مستمر» در حقوق بین‌الملل می‌باشد. بر اساس اصل مرور زمان، تملک سرزمین باید از راه اعمال حاکمیتی بی‌معارض در مدت زمانی طولانی، به طور مداوم و مسالمت‌آمیز صورت گرفته باشد. مالکیت در اثر مرور زمان واقع‌ای است حقوقی که می‌تواند ایجادکننده حق تلقی شود. به شرطی که تصرف یا اشغال سرزمین دارای سه ویژگی بدون انقطاع^۲، بدون تشتت و مزاحمت^۳ و بدون اعتراض و مناقشه^۴ باشد «Oppenheim, 1955: 407».

^۱ prescription

^۲ Uninterrupted

^۳ undisturbed

^۴ unchallenged

در واقع، سومین اصل حقوقی که انگلیسی‌ها تلاش کردند در استدلال خود برای حمایت و پشتیبانی از تعلق تنب و ابوموسی به شیخ شارجه مطرح کنند، اصل مرور زمان بود. اکنون باید دید که آیا واقعاً جزایر تنب و ابوموسی سه ویژگی اساسی اصل مذکور (بدون انقطاع، مزاحمت و اعتراض) را در زمان اشغال داشت؟

یک نگرش اجتماعی به وقایعی که از زمان اشغال جزایر تنب و ابوموسی در سال ۱۹۰۳ در مورد این جزایر روی داده است خلاف این امر را ثابت می‌کند، چرا که با توجه به موارد یاد شده تصرف جزایر مذکور توسط بریتانیا مستمر نبود؛ زیرا مأموران ایرانی بلافاصله پس از اشغال، پرچم شیوخ را پائین کشیدند و پرچم ایران را نصب کردند. دولت ایران به طور مرتب برای مقام‌های بریتانیایی مزاحمت ایجاد کرد و در مدت ۶۸ سال یادداشت‌های اعتراض‌آمیز ایران به بریتانیا نیز منعکس می‌شد. بنابراین استناد بریتانیا به این اصل هم مردود است. بکت، مشاور حقوقی وزارت امور خارجه بریتانیا در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۳۵ م با تردید اشغال سخن راند، او می‌نویسد، «در سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ م ایران بر جزایر تنب و ابوموسی حاکمیت داشت. ولی از آن به بعد ایران نتوانسته حاکمیت خود را اعمال کند. ممکن است شیوخ رأس الخیمه و شارجه از اصل مرور زمان استفاده نمایند و دادگاهی شیوخ مزبور را محق بدانند، ولی داشتن اطمینان کامل در این مورد مشکل است» (طبرسا، ۱۳۸۷: ۴۱۴).

در مورد جزایر مذکور و استناد بریتانیا به اصل مرور زمان در اشغال و تصرف آنها، اگر بخواهیم اعتراض را که تنها یک مورد از سه ویژگی اساسی اصل مذکور است مد نظر قرار دهیم خواهیم دید که دولت و مقامات ایرانی در این زمینه همان طور که از راه دور اقدام‌های عملی انجام داده و با ارسال یادداشت‌های اعتراض‌آمیز، مراتب ناراضی خود را ابراز داشته و با شدت این اقدام بریتانیا را محکوم کرده و به رسمیت نشناخته، در همان حال از حاکمیتش صرف نظر نمی‌کند.

همانطور که قبلاً توضیح داده شد اعتراض، نامه رسمی یک دولت به دولت دیگر است و عمل انجام شده‌ای را رد می‌کند دولت ایران از آغاز دوران اشغال جزایر تنب و ابوموسی از سوی بریتانیا در سال ۹۰۳ م تا خروج بریتانیا از این جزایر در سال ۱۹۷۱ م با ارسال

یادداشت‌های پی در پی، اعتراض خود را با هدف حفظ یک حق و رد هرگونه فرض رضایت و موافقت نسبت به اوضاع و احوال حاصل از اشغال جزایر، به طور رسمی اعلام کرد که این عمل خاص از یک دولت، یعنی ایران به دولت دیگر، یعنی بریتانیا ناشی می‌شد. پس قطعاً این اعتراض که سرچشمه آن منابع رسمی و صلاحیت‌دار است، به لحاظ حقوق بین‌الملل قابل استناد است (همان: ۲۸۳).

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطروحه در مقاله حاضر می‌توان چنین جمع‌بندی کرد و نتیجه گرفت که بریتانیا برای توجیه اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک طی سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ میلادی که با اهداف استعماری صورت پذیرفته بود، متوسل به برخی از اصول حقوق بین‌الملل گشت و استدلال‌های متناوبی را در قبال این عمل خود و درباره نفی تعلق جزایر مذکور به دولت ایران ارائه داد که در این بین امارات متحده عربی به عنوان کشور تازه تأسیس در راستای سیاست‌های یک بام و دو هوای بریتانیا، با توسل و به کارگیری موارد اقتناعی غیر موجه در پوشش دیپلماسی تهاجمی در قضیه جزایر سه‌گانه به خصوص در مجامع بین‌المللی در راستای سیاست‌های ایران هراسی اقدام نموده و از هیچ تلاشی در این زمینه دریغ ننموده است و در مقابل، ایران نیز با رویکرد دیپلماسی تدافعی در این قضیه می‌تواند به صورت مستند در راستای احقاق حاکمیت بلامنازع خود در مجامع بین‌المللی اقدام نماید یکی از مهمترین موارد استنادی ایران عدم انطباق سه اصل حقوق بین‌الملل در اشغال اولیه جزایر سه‌گانه است که بریتانیا با توسل به آن اصول حقوقی جزایر مذکور را اشغال و پس از ۶۸ سال اشغالگری نافرجام نگرهبانی از آن منطقه را به امارات متحده عربی واگذار نمود. سه استدلال مذکور به نحو ذیل می‌باشد:

استدلال نخست: مالکیت مشاع و رد دوگانگی شخصیت حقوقی شیوخ بندر لنگه و عمان تا قبل از سال ۱۹۰۳ میلادی، بر اساس استدلال بریتانیا مبنی بر مالکیت مشاع، مشایخ لنگه از

قواسم بودند و اقداماتی که در جزایر تنب و ابوموسی انجام می‌داند به نیابت از دولت ایران نبود. اما دولت ایران در رد این نظریه چنین استدلال نمود:

اول اینکه: ساختار اجتماعی و قلمرو جغرافیایی شیوخ بندرلنگه با قبایل قاسمی تفاوت دارد؛

دوم اینکه: پیشینه‌ای از مالکیت قواسم در جزایر تنب و ابوموسی به چشم نمی‌خورد؛ سوم اینکه: حکام بندرلنگه وفاداری سیاسی به دولت ایران داشتند و رعیت و کارگزار دولت ایران بودند؛

چهارم اینکه: با توجه به اینکه آنها تابع دولت ایران بودند هیچگونه پیشینه‌ای از مشارکت شیوخ بندر لنگه در معاهدات با شیوخ دیگر وجود ندارد؛

استدلال دوم: در سال‌های بعد از ۱۹۰۳ م. بریتانیا جزایر تنب و ابوموسی را با توسل به اصل تقدم در اشغال جزایر و بی‌صاحب بودن آنها به عبارت دیگر اصل سرزمین بلاصاحب در حقوق بین‌الملل اشغال نمود. دولت ایران نیز در قبال این استدلال چنین پاسخ داد که: براساس حقوق بین‌الملل اشغال یک سرزمین در صورتی ایجاد حق می‌کند که آن سرزمین دارای شرایط زیر باشد: الف) قصد و اراده اعمال حاکمیت. ب) اعمال واقعی حاکمیت. ج) نبود ادعای قوی‌تر. د) بی‌صاحب بودن سرزمین مورد نظر. از تمامی فاکتورهایی که برای صحت و تأیید استدلال اصل سرزمین بلاصاحب ذکر گردید به این نتیجه می‌رسیم که اشغال جزایر تنب و ابوموسی مشمول این اصل حقوقی [تقدم در اشغال] نبوده و استناد بریتانیا به این اصل حقوقی کاملاً بی‌اثر بود؛ همچنین بریتانیا با بی‌صاحب اعلام کردن جزایر تنب و ابوموسی، این واقعیت را تأیید کرد که تئوری پیشین دولتش مبنی بر مالکیت مشاع هیچگونه پشتوانه و استدلالی نداشته و کاملاً مردود می‌باشد.

استدلال سوم: دولت بریتانیا پس از ناکامی در توجیه اشغال جزایر تنب و ابوموسی با استناد به اصل تقدم در اشغال و سست بودن آن، در سال ۱۹۳۵ به اصل دیگری از حقوق بین‌الملل به نام اصل حاکمیت بلامعارض به عبارتی اصل مرور زمان متوسل گشت. این اصل هم همانند استدلال‌های پیشین بریتانیا از طرف دولت ایران کاملاً رد شده است؛ چرا که بر

اساس اصل مرور زمان "تملك سرزمین از طریق اعمال حاکمیت بلامعارض باید در مدت زمان طولانی، به طور مداوم و به طریق مسالمت آمیز صورت گرفته باشد." درحالی که دیدیم اتکا به این اصل از ناحیه بریتانیا برای توجیه اشغال جزایر کاملاً بی اساس و واهی بود؛ چراکه دولت ایران از آغاز دوره اشغال در سال ۱۹۰۳م. تا پایان آن در سال ۱۹۷۱م. با ارسال یادداشت‌های پی در پی، اعتراض خود را با هدف حفظ یک حق و رد هرگونه فرض رضایت و موافقت، به طور رسمی اعلام نمود.

بنابراین با توجه به مباحث مطروحه و اسناد موجود وزارت امور خارجه ایران، توجیه و اثبات هرگونه حق و حقوقی از جانب دولت بریتانیا و کشور تحت‌الحمایه‌اش یعنی امارات متحده عربی برای اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک مردود بوده و اشغال جزایر مذکور طی سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ میلادی توسط بریتانیا با توسل به اصول مختلف حقوق بین‌الملل برای توجیه عمل خود به طور قطع ادامه سیاست‌های استعماری این کشور در منطقه خاورمیانه به خصوص کشور ایران بوده است و طرح ادعاهای غیر موجه امارات متحده عربی با رویکرد دیپلماسی تهاجمی از سوی این کشور بر سر جزایر سه‌گانه نیز تلاشی بیهوده و قطعاً در ادامه سیاست‌های استعماری کشورهای فرامنطقه‌ای علی‌الخصوص بریتانیا می‌باشد؛ لذا در مقابل، کشور ایران در مجامع بین‌المللی می‌تواند با استناد به رد دلایل حقوقی بریتانیا که جزایر سه‌گانه را طی قرارداد تحت‌الحمایگی توسط شیوخ متصالحه به اشغال خود درآورده استفاده نموده و علاوه بر آن پیرو انعقاد یادداشت تفاهم ۱۹۷۱ میلادی مبنی بر واگذاری جزایر سه‌گانه به ایران که در سال ۱۹۹۲ میلادی به تأیید شورای عالی حکام نیز رسیده در راستای حل و فصل موضوع، ضامناً لاینفک یادداشت تفاهم را از دیگر موارد اقماعی در راستای تأکید بر حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه استفاده نماید که این مهم نیز در مقاله‌ای جدا قابل بررسی و کنکاش می‌باشد.

منابع

- افشارسیستانی، ایرج. (۱۳۷۶). **جغرافیای تاریخی دریای پارس**. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- افشارسیستانی، ایرج. (۱۳۸۷). **جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و کوچک**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- الهی، همایون. (۱۳۸۷). **خلیج فارس و مسائل آن**. تهران: نشر قومس.
- باوند، داودهرمیداس. (۱۳۷۷). **مبانی تاریخی سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی**. ترجمه‌ی بهمن آقایی؛ تهران: انتشارات گنج دانش.
- بهمنی قاجار، محمدعلی. (۱۳۹۲). **تمامیت ارضی ایران در دوران پهلوی**. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۷۶). **نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی**. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- روسو، شارل. (۱۳۴۷). **حقوق بین الملل عمومی**، ترجمه‌ی علیرضا حکمت/جلد اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرگری، هادی. (۱۳۹۳). **سیاست خارجی آمریکا و چین در سودان**. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی خان. (۱۳۷۱). **سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش**. ترجمه‌ی احمد اقتداری، تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **حقوق بین الملل عمومی**. تهران: انتشارات گنج دانش.
- طبرسا، نقی. (۱۳۸۷). **حاکمیت ایران بر جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک در روند سیاست خارجی ایران** تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- طبرسا، نقی. (۱۳۹۰). **جزایر سه گانه ایران در خلیج فارس**. پژوهشی تاریخی-حقوقی. تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- فن گلان، گرهارد. (۱۳۸۶). **درآمدی بر حقوق بین الملل عمومی**. ترجمه‌ی محمدحسین حافظنیا، جلد اول. تهران: انتشارات میزان.

- گلوردی، عیسی. (۱۳۸۱). **جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک**. تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- موسی زاده، رضا. (۱۳۸۹). **بایسته‌های حقوق بین الملل عمومی**. تهران: انتشارات میزان.
- ادعای تکراری اماراتی‌ها درباره جزایر سه‌گانه ایرانی. (بیستم فروردین ۱۳۹۱). جام جم. شماره ۹۱۳. صفحه ۳.
- یادداشتی به مناسبت سالروز بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه ایرانی. (دهم آذر ماه ۱۳۸۸). همشهری آنلاین. شماره ۱۵۳. صفحه ۱۱.
- Oppenheim, Lassa. (1955). **International Law, A Treatise**. ed. by. Lauter pacht. Longmans, London.
- Coplin, William. (1966). **The function of international law: An introduction to the Role of international law in the contemporary world**. Chicago.
- Starke, J.G. (1967). **Introduction to international law**. London: Butter Worth.